

مُسکن خوبی هستند اما این خطر را دارند که افراد حاشیه شهر ابراز دست کانون‌های اقتصادی شده و به نیروی کار ارزان قیمت تبدیل شوند، شاید این، افراد را به پولی برساند ولی باید بدانیم که این فقط برای کوتاه مدت است؛ در بلندمدت باید این افراد را به معنای واقعی وارد شهر کنیم، باید توانمندسازی حداکثری بکنیم، این که یک نفر را کمک کنیم عروسک یا دکمه بدوزد، توانمندسازی اصلی نیست، این افراد باید کاملاً بُردار پتانسیل‌های زندگی شهری را داشته باشند، این با دانشگاه و مدرسه خوب شدنی است.

نباید به اسم اینکه این افراد را می‌خواهیم توانمند کنیم، فرصتی برای یک عده سوءاستفاده گر ایجاد کنیم، توانمند اقتصادی کسی است که هویت و طبقه اجتماعی دارد، کسی که با استفاده از تعاونی، مشارکت جلب کند و به یک برند تبدیل شود، بتواند سرمایه‌گذاری کند، نه این که یک حقوق بخور و نمیر داشته باشد، باید بازیگر فعال اقتصادی باشد نه منفعل.

در برخی شهرهای جهان شهرک‌های حاشیه‌ای ایجاد می‌کنند یا این که حتی برخی تجربه ایجاد بلوک‌هایی برای افراد خاص را دارند، این‌ها به نوعی ساماندهی سکونتگاه‌های غیررسمی نیست؟

بین شهرک و بلوک فرق وجود دارد، بلوک ایجاد می‌کنند که کنترل بیشتری روی افراد داشته باشند اما در حومه افراد در آن زندگی می‌کنند که نام این بلوک نیست، شهرک‌های اطراف یک شهر حاشیه نیستند، هویت دارند، به لحاظ کاری افراد هم صنف دور هم جمع هستند، مثلاً کارمندان و کارگران یک کارخانه در همان اطراف هستند، این افراد هویت و منافع مشترک زیادی باهم دارند، حتی اگر این‌ها را سهامدار آن کارخانه هم بکنی، این شهرک کاملاً یک شهر تخصصی می‌شود؛ بنابراین ایجاد شهرک‌های تخصصی در اطراف شهرها خیلی کار خوبی است و حتی بلوک هم برای کوتاه مدت مسکن است اما حومه و حاشیه یک جریان رها شده است و کنترلی بر آن نیست که این پدیده را در شهرهای مثل دهلی و جاکارتا هم می‌بینید و همان‌طور که گفتم برای رفع معضلات حاشیه شهر چاره‌ای جز ایجاد هویت وجود ندارد.

خوشبختانه یا متأسفانه ما بدون مهندسی اجتماعی اقداماتی در شهرهایمان داشته‌ایم، مثلاً در حاشیه تهران چیزی به اسم قنوت و مردانگی داشته‌ایم، جوانان به محله‌شان عرق داشته‌اند، می‌گفتند من بچه جوادی‌ام، نازی‌آبادم، همین هویت او را از هزاران بلا حفظ می‌کرد، بچه نازی‌آباد حاضر نبود که دست به بزه بزند؛ این هویت‌های بومی به‌طور خودجوش شکل می‌گرفت، اما بسیار کارآمد بود، واقعاً باید بررسی کرد چرا در این مناطق که همه جور آدم دارد، بیشترین شهید را در دفاع مقدس داده‌اند؟ این‌ها را باید بررسی تحلیلی کرد.



الان دولت رویکرد خودش را توانمندسازی اقتصادی قرار داده است، مثلاً خوداشتغالی افراد را در حاشیه شهر گسترش داده است، آیا این اقدامات تأثیر گذار است؟

می‌کنند؛ نرم مثل اینکه شما محدوده ترافیک زوج و فرد را ایجاد می‌کنی، سخت مثل اینکه هزینه اقتصادی را بالا ببری، الان چه کسی می‌تواند در نیویورک و توکیو خانه بخرد؟

این هزینه اقتصادی بالا هم خودش آفت‌هایی دارد!

بله شما یک گلخانه‌ای راه می‌اندازید و افراد آن را تأمین می‌کنید ولی کانون‌هایی را خارج آن شکل می‌دهی که ارزان نشین است، ما اگر بخواهیم از ابزارهای قیمتی بهره ببریم، باید کاری کنیم که هر فردی در جایگاهش قرار گیرد، مثلاً روستاها را ارزان کنیم، نباید اجازه بدهیم کانون‌های ارزان نشینی در اطراف شهر ایجاد شود.

ما گاهی به اسم کمک به مستضعفان خدمات رایگان به آن‌ها می‌دهیم اما کار را بدتر می‌کنیم، باید به این افراد با حفظ کرامت انسانی انتخاب صحیح را نشان بدهیم، فردی در تهران می‌گوید که زندگی در این شهر سخت است چون در زیرزمینی بیست متری زندگی می‌کنم یا می‌گوید باید پنج میلیون تومان پول مدرسه فرزندم را بدهم، در حالی که شاید در یک شهرستان کوچک همین امکانات و چه بسا مدرسه بهتر وجود داشته باشد؛ ما این تصویری را ایجاد کرده‌ایم که همه امکانات در شهرهای بزرگ مثل تهران و مشهد است و بقیه جاها همه بدبخت و بیچاره‌اند اما فکر نکنیم که هر کس به تهران می‌آید فرزندش در مدرسه خوب درس می‌خواند، این انتخاب اشتباه خود افراد است و ما باید این را اصلاح کنیم، همان کاری که در اوایل انقلاب امام خمینی (ره) به مردم توصیه کردند و گفتند به روستاها و شهرهای خود برگردید، آنجا را بسازیم، به عنوان مثال به فرد بگوئیم در روستای خودت امکانات و وام می‌دهیم نه در تهران یا کلان‌شهر بزرگ.

البته متقاعد کردن این افراد سخت است، چرا که برای من نسل سوم دامپرووری، چوپانی و کارگری کشاورزی را عقب‌ماندگی و بد جلوه داده‌اند، در حالی که می‌توان درس خواند و کشاورزی را به شکل مکانیزه آموخت؛ بخشی از مشکلات واقعاً فرهنگی است، وقتی این استدلال‌ها را برای افراد می‌آوری قبول می‌کنند اما در پاسخ به این که چرا بر نمی‌گردی؟ می‌گوید اگر برگردم می‌گویند فلانی بی‌عرضه بود! ما باید این‌ها را درست کنیم، نه این که با کاهش هزینه‌ها یا کارهایی مثل مسکن مهر، یک طبقه مترف بسازیم، این که گفتم برعکسش هم هست، یعنی یک شهری را هم اگر به حاشیه روستایی ببری، یک مترف بار می‌آید، پول داشته باشد، نظام اجتماعی روستا را به هم می‌زند، پول نداشته باشد، یک جور دیگر این کار را می‌کنند.

وظایفش این است که مثلاً باید در گروه توان‌بخش مثل معلولین کار کند، منتهی بهزیستی می‌آید در همه عرصه‌های کار ورود پیدا می‌کند، مثلاً زنان بی‌سرپرست، خانواده‌های روستایی و... را هم تحت پوشش قرار می‌دهد.

مأموریت‌ها خیلی خوب تعریف نشده است، شما الان در سطح کشور نگاه کنید، خیره‌های مختلفی به وجود می‌آیند و هر کسی با سلیقه خودش می‌آید یک کاری انجام می‌دهد. هیچ کدامشان هم‌افزایی ایجاد نمی‌کنند، هیچ کدام نمی‌آیند که یک مأموریت تخصصی تعریف کنند که این منابع را آنجا تجمیع کنند و یک دفعه وارد یک کاری کنند. مثل بگویند که ما می‌خواهیم این ۵۰۰ خانواده را کاملاً احیا کنیم و آن قدر بالا ببریمشان که از فقر نجات پیدا کنند. شما الان نگاه کنید در کشور ما چه اتفاقاتی افتاد و می‌توانست چقدر زیبا و اثر بخش باشد اما نشد؛ هر ماه ۳۵۰۰ میلیارد تومان پول یارانه می‌دادیم، این باید خیلی جامعه فقرا را

تغییر می‌داد. چرا تغییری نداد؟! آن هم یک دفعه به عموم مردم دادند و همه هم ناراضی هستند. اگر این ۳۵۰۰ را به جامعه فقرا می‌دادند، با یک شناسایی دقیق، با یک مکانیسم مؤثر که فقط پول هم نباشد که تورم ایجاد کند و اثر بخشی بالا. آیا واقعاً نمی‌شد؟!

منتهی دوتا معضل اساسی که ما در کشورمان داریم این است که یکی خط فرمان مبارزه با فقر مشخص نیست دست چه کسی است و مورد دیگر اینکه الان ذی‌نفعان زیادی هم در حوزه تعریف شده‌اند؛ یعنی از آن طرف خط فرمان نیست و از این طرف ما می‌بینیم که ذی‌نفعان بسیاری سر خط ایستاده‌اند و هر کسی دارد با سیاست و نگرش خودشان آن‌ها را به جلو هل می‌دهد. کجا باهم تلاقی داشته باشند، کجا هم‌پوشانی داشته باشند، کجا همدیگر را دفع کنند و کجا همدیگر را خنثی کنند. ما الان یک تعریف خیلی نظام‌مند در فرایند تشکیلات نداریم. خیلی از منابعی که هرز می‌رود به این دلیل است. به دلیل مغفول بودن خط فرمان است.